

چگونگی نفوذ و گسترش زبان فرانسه در ایران، با تکیه بر نقش مدارس (از آغاز دوره قاجار تا جنگ جهانی یکم)

دکتر ابوطالب سلطانیان*

استادیار گروه تاریخ دانشگاه گیلان

(از ص ۱۱۱ تا ۱۳۲)

تاریخ دریافت: ۹۰/۰۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۴/۰۶

چکیده

این نوشته می‌کوشد تا بخشی از اوضاع فرهنگی ناشناخته دوره قاجار را، در ارتباط با چگونگی گسترش زبان فرانسه در ایران، مورد بررسی قرار دهد. در این دوره، به‌ویژه از زمان محمد شاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ق.)، علل سیاسی - اجتماعی گوناگون از یک سو و از سوی دیگر، نهادها و شخصیت‌های مختلف، بسترهای مناسبی را برای نفوذ زبان و ادبیات فرانسه در ایران فراهم کرده‌اند؛ اما چنان‌که خواهد آمد، مهم‌ترین نقش را در این فرآیند تاریخی «مدارس آلیانس فرانسه»، ایفا کرده است که از سال ۱۸۸۹ (۱۳۰۷ ق.) در ایران پا گرفت. از این رو در بخش نخست این پژوهش، علل و عوامل بسترساز مذکور، مورد مطالعه قرار می‌گیرند. سپس در بخشی دیگر، پس از بازتاب اهداف آلیانس فرانسه، چگونگی برپایی مدارس آن در ایران و چالش‌های پیش روی این نهاد، مورد بررسی قرار می‌گیرند تا نشان داده شود که با وجود این چالش‌ها، چگونه آلیانس توانست به کمک دولت فرانسه بر آن‌ها چیره شده و راهبرد فرهنگی آن کشور را - با محوریت زبان و ادبیات - به پیش برد. سرانجام در پایان همین بخش، کارکردهای آموزشی و فرهنگی آلیانس فرانسه مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت، تا میزان گسترش زبان و ادبیات فرانسه، در جامعه آنروز ایران بهتر نمایانده شود.

واژه‌های کلیدی: زبان و ادبیات فرانسه، مدارس نوین، آلیانس فرانسه، چالش‌ها، کارکرد.

مقدمه

هرچند که از دوره صفویه، مبلغان مذهبی، بازرگانان و گردشگران فرانسوی، در ایران رفت و آمد داشتند؛ اما چگونگی نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فرانسه را در ایران، باید از روزگار آغازین حکومت قاجارها پی‌گرفت. گسترش این زبان که در سال‌های مشروطیت به اوج خود رسیده بود، همچنان تا جنگ جهانی یکم استمرار یافت؛ اما در این پژوهش، نخست این پرسش بنیادی مطرح است که چگونه، چه عوامل و ضرورت‌هایی سبب شدند که زبان و ادبیات فرانسه، در جامعه ایران عصر قاجار، به آن میزان گسترش یابد که تبدیل به نخستین زبان خارجی ایرانیان گردد؟

برای بررسی این پرسش، باید به دو دوره عنایت بیشتری داشت: نخست، دوره محمد شاه (۱۲۶۴-۱۲۵۰ ق.) که هم‌کنشی آزادمنشانه وی با اقلیت‌ها، به‌ویژه مسیحیان، ظهور آرمان‌های نوگرایانه که روی به سوی فرنگ داشته‌اند، شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر این دوره و رویکرد شاه، شاهزادگان و اعیان به زبان فرانسه، از جمله عوامل مهم و بسترساز چنین نفوذی به شمار می‌رفتند. دوم، دوره ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ق.) و پس از آن، که در آن، شور و شوق نوگرایی، در جامعه شدت بیشتری یافت و سبب روی آوری فزاینده ایرانیان به زبان‌های فرنگی، به‌ویژه زبان فرانسه گردید که زبان فرهنگی - سیاسی آن روزگار نیز به شمار می‌رفت. به عبارت دیگر، هم زبان «روسو»، «ولتر»، «دانتون» و «روسیسپیر» بود، هم زبان دیپلماتیک جهان آن روز که از این دیدگاه نیز، برای دولتمردان ایران اهمیت داشته است. اهمیت زبان فرانسه در آن روزگار چنان بود که حتی در مدارس که روس‌ها و انگلیسی‌ها بر پا کرده بودند، برای جذب شاگردان بیشتر، ناگزیر آن را به عنوان زبان خارجی تدریس می‌کردند.

افزون بر این‌ها، بررسی نقش نهادهای نوین آموزشی و فرهنگی گوناگونی که در این دوره در ایران شکل گرفته بودند و در همه آن‌ها زبان فرانسه نیز آموزش داده می‌شد، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این نهادها را در این رابطه می‌توان به دو دسته عمده تقسیم و مورد مطالعه قرار داد: یکی، نهادهای آموزشی فرانسویان، مانند مدارس کاتولیک‌ها (لازاریست‌ها)، مدارس آلیانس یهود و به‌ویژه، مدارس آلیانس فرانسه که در این روند، نقش پررنگ‌تری داشته و از سال ۱۸۸۹ (۱۳۰۷ ق.)، با حمایت سیاسی - اقتصادی دولت فرانسه، در ایران پا گرفت. دیگری، مدارس نوین دولتی و خصوصی که

ایرانیان تأسیس کرده بودند و در آن‌ها نیز زبان فرانسه تدریس می‌شد. بنا بر آنچه گفته شد، فرض بر این است که:

۱- رویکرد سیاسی - فرهنگی بسیاری از دولتمردان، اعیان و نوگرایان ایران به فرانسه، که خود از پیامدهای جنگ‌های ایران و روس نیز به شمار می‌رفت، بستر نفوذ فرهنگی آن کشور را در ایران فراهم ساخت.

۲- نهادهای آموزشی فرانسه، به‌ویژه آلیانس فرانسه و مدارس نوین ایرانیان، بیشترین نقش را در گسترش زبان و ادبیات آن کشور در ایران داشته‌اند. با عنایت به این فرضیه‌ها، این نوشته می‌کوشد تا نقش سیاست حاکم، جریان‌های نوگرا و نهادهای نوین آموزشی را در این روند مورد مطالعه قرار دهد. سپس، نقش بنیادی مدارس آلیانس را در این رابطه، با رویکردی تاریخی بررسی نموده و در پایان نیز، کارکرد آن را مورد ارزیابی، تجزیه و تحلیل قرار دهد.

الف - چگونه زبان فرانسه، نخستین زبان خارجی ایرانیان در دوره قاجار شد؟

این پرسشی است بنیادی که برای پاسخ به آن، باید به سال‌های آخر پادشاهی فتحعلی‌شاه قاجار (۱۲۵۰-۱۲۱۲ق.) و به‌ویژه، به دوره محمدشاه بازگشت و عوامل و عناصری را که در این روند نقش داشته‌اند، مورد مطالعه قرار داد. از آن روزگار، اقشار و نهادهای گوناگونی، چون شاهزادگان، اعیان و آموزگاران خصوصی آنان، مدارس نوین ایرانیان و بیگانگان، پاره‌ای از مطبوعات، برخی ادارات و سازمان‌ها چون گمرکات و همچنین، شرایط سیاسی - اجتماعی حاکم بر جامعه و کاربرد جهانی این زبان، همه دست به دست هم داده و زمینه را برای نفوذ و گسترش زبان و ادبیات فرانسه در ایران فراهم نموده‌اند. از این رو برای بررسی دقیق‌تر نقش این عناصر، باید آن‌ها را به دو دسته خارجی و داخلی تقسیم و مورد بررسی قرار داد:

۱- نقش عوامل و عناصر خارجی

در گرماگرم جنگ ایران و روس، ورود هیأت ژنرال گاردان به ایران، سرآغازی بود برای گسترش روابط نوین سیاسی - فرهنگی ایران و فرانسه. نخستین بار، در زمان فتحعلی‌شاه بود که کلیسای کاتولیک فرانسه، کشیشی به نام « داماد » (Damad) را، همراه هیأت ژنرال گاردان به ایران اعزام کرد، تا درباره مسیحیان ایران - که از دوره صفویه در اصفهان و آذربایجان به سر می‌بردند - گزارشی تهیه کند. این گزارش، در واقع نخستین

اقدامی به‌شمار می‌رفت که زمینه ورود لازاریست‌ها^(۱) را به ایران فراهم کرد. از سویی، در زمان محمد شاه، مسیحیان اقلیت بزرگی از جمعیت حدود ۷ میلیونی ایران را تشکیل می‌دادند؛ به گونه‌ای که برخی شهرهای آذربایجان، مانند سلماس و خسروآباد، به‌طور یکپارچه مسیحی‌نشین و به‌ویژه، کاتولیک بودند. در این دوره، جمعیت مسیحیان را در مرزهای ایران و عثمانی، بین ۱۵۰۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰۰ تن برآورد کرده‌اند که حدود ۴۰۰۰۰ تن از آنان، تنها در روستاهای اورمیه و کردستان می‌زیستند. در تبریز نیز، ۳۴۰۰۰ تن؛ جلفای اصفهان، ۷۰۰۰ تن و چندین هزار نفر دیگر نیز در شهرهای اورمیه، تهران و دیگر شهرهای ایران می‌زیستند (غفاری، ۱۳۶۸: ۱۳۲ / ناطق، ۱۳۷۵: ۱۱۶). این ساختار اجتماعی و فرهنگی سبب شد که لازاریست‌ها، نخست به این شهرها روی آورند. هدف اولیه آنان، تبلیغ دینی و آموزش‌های مذهبی بود که به زبان فرانسه ارایه می‌شد؛ اما به تدریج مدارس مذهبی آنان، به‌ویژه در شهرهای بزرگ، رویکردی عرفی به خود گرفت و به آموزش علوم، زبان و ادبیات فرانسه و دیگر زبان‌های اروپایی روی آورد (Naraghi, 1992: 93). کوشش‌های فرهنگی - آموزشی لازاریست‌ها که در سال‌های مشروطه به اوج خود رسیده بود، همچنان تا جنگ جهانی یکم ادامه داشت.

گذشته از این‌ها، شرایط سیاسی حاکم بر کشور نیز آماده بود تا بستر مناسبی را برای گسترش زبان و فرهنگ فرانسه در ایران فراهم نماید. این دوره، همراه بود با مداخلات بی‌پایان روس و انگلیس در ایران. از این رو، محمد شاه و وزیرش، حاج میرزا آقاسی، ورود و حضور سفیر فرانسه را در ایران، به لحاظ موازنه سیاسی نیز، از آن روی که می‌توانست ناظر رفتار آن دو دولت زورگو بوده و اعمال آنان را نزد اروپاییان افشا نماید، ضروری می‌دانستند. از این رو دو سفیر فرانسه، یکی «کنت دوسرسی» در ۱۸۴۰ (۱۲۵۶ ق.) و دیگری، «سارتیژ»، در ۱۸۴۴ (۱۲۶۰ ق.)، وارد ایران شدند. دوسرسی موفق شد در آوریل ۱۸۴۰ (صفر ۱۲۵۶)، دو فرمان از محمد شاه دریافت نماید. نخستین فرمان، کلیسای جلفا و متعلقات آن را به کاتولیک‌ها باز می‌گرداند و از دخل و تصرف ارامنه در آن‌ها جلوگیری می‌کرد (کنت دوسرسی، ۱۳۶۲: ۱۹۸). فرمان دیگر، فرمانی بود که به «اصل آزادی اعتقاد» معروف شد و کاتولیک‌ها را از حقوقی برابر با ایرانیان بهره‌مند می‌ساخت. طبق این فرمان، کاتولیک‌ها (لازاریست‌ها) در تعمیر و بنای معابد، انجام مراسم دینی، خرید و فروش، تأسیس مدارس علوم، تربیت اطفال و ... آزاد بودند (اقبال، ۱۳۲۵، ۱۶۵ کنت دوسرسی، ۱۳۶۲، ۲۰۰). به این ترتیب، زمینه برای برپایی نهادهای فرهنگی

فرانسویان آماده شده بود و لازاریست‌ها که از سال ۱۸۳۷ (۱۲۵۳ ق.) به ایران آمده بودند، جانی تازه گرفته و به برپایی نهادهای آموزشی و دینی خود برآمدند.

افزون بر این‌ها نقش یک فرانسوی فعال، از کشیشان لازاریست، به نام «اوژن بوره» (Eugène Boré)، در این روند بسیار مؤثر بود. وی که با برخی زبان‌های شرقی نیز آشنایی داشت، همزمان با ورود لازاریست‌ها در سال ۱۸۳۷ (۱۲۵۳ ق.)، از سوی «مجمع علمی فرانسه» و به گفته‌ای از سوی «فرانسوا گیزو»، وزیر خارجه وقت فرانسه، برای بررسی‌های علمی به ایران اعزام شد (Naraghi, 1992: 92). به کوشش وی، که مردی راسخ و خستگی‌ناپذیر بود، فرانسویان توانستند نهادهای مذهبی خود را، هر آنچه از کلیسا و کتابخانه که در جلفای اصفهان از میسیونرهای ژرژوئیت دوره صفویه بر جای مانده بود، بازپس گیرند. او بود که نخستین مدرسه فرانسوی را در اصفهان و تبریز بنا نهاد و کلیسای کاتولیک را به فرستادن هیأتی به ایران تشویق کرد (Boré, 1848: 362). نخستین مدرسه بوره که به هزینه خودش در تبریز، در سال ۱۸۳۹ (۱۲۵۵ ق.) برپا شده بود، با ۱۴ شاگرد آغاز به کار کرد. یک سال بعد، کنت دوسرسی در گذرش از تبریز، گزارش داد که این مدرسه دارای ۳۰ شاگرد مسیحی و مسلمان بود که به فرانسه تکلم می‌کردند و اصولی از ریاضیات و جغرافیا را فرا گرفته بودند (کنت دوسرسی، ۱۳۶۲: ۹۸). بوره، بیشتر به تبلیغ فرهنگی و برپایی مدارس عرفی می‌اندیشید. به اعتقاد وی، یگانه ابزار پیکار با تاریک‌اندیشی‌ها، همانا دانش‌پروری بود. به این ترتیب، با همفکری و همراهی وی، لازاریست‌ها بیش از پیش دل‌گرم شدند و مدارس بسیاری را در ایران، به‌ویژه در آذربایجان بنا نهادند. در تهران نیز، نخستین‌بار در سال ۱۸۶۰ (۱۲۷۷ ق.) بود که آنان مستقر شده و با همه دشواری‌ها، سرانجام توانستند مدرسه معروف «سن لویی» را در مارس ۱۸۶۲ (۱۲۷۹ ق.)، در پایتخت تأسیس کنند. این مدرسه که در همان سال اول با ۱۵ شاگرد به کار پرداخت، در دامن خود کسانی را پروراند که در رده مشاهیر برجسته ایران قرار گرفتند (آرین پور، ۱۳۸۲).

در سال‌های پسین، نهاد دیگری نیز به نام آلیانس یهود (اتحاد جهانی یهود) - افزون بر مدارس آلیانس فرانسه که موضوع اصلی این نوشته را تشکیل می‌دهد - به تدریج در ایران پا گرفت و نقش مهمی را در ترویج زبان فرانسه ایفا نمود. این نهاد، نخستین‌بار در پاریس، در سال ۱۸۴۰ (۱۲۵۶ ق.)، توسط «آدلف کرمیو» (Adolphe Crémieux) و چندتن از روشنفکران یهود تأسیس شد. این گروه، آزادی‌خواهانی بودند وفادار به دست

آوردهای انقلاب کبیر فرانسه، که بنا بر اصل آزادی اعتقاد و بیان، حقوق یهودیان را به رسمیت شناخته بود. از این رو این نهاد، دو هدف عمده را دنبال می‌کرد: یکی، مبارزه برای برابری و ضد تبعیض فردی و جمعی؛ دیگری گسترش تمدن غرب در ممالک توسعه‌نیافته (Beikbaghban, 1971: 87). در راستای پیاده‌کردن چنین اهدافی بود که این نهاد به اندیشه برپایی مدارس در سراسر جهان، از جمله ایران افتاد.

اما مقدمات تأسیس شعبه آلیانس یهود در ایران، هنگام نخستین مسافرت ناصرالدین شاه به پاریس، در سال ۱۸۷۲ (۱۲۸۹ ق.) فراهم شد. در پی این سفر - که یهودیان به گرمی از وی استقبال کرده بودند - در ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۸ (۱۲۹۵ ق.)، با موافقت شاه، حسین‌خان سفیر ایران در پاریس، موافقت‌نامه‌ای را امضا نمود که به کمیته مرکزی آلیانس یهود، اجازه تأسیس مدارس را در ایران می‌داد؛ اما اجرای آن نزدیک بیست سال؛ یعنی تا ژوئن ۱۸۹۸ (۱۳۱۶ ق.) که مظفرالدین شاه آن را دوباره تصویب نمود، به تأخیر افتاد. در این سال بود که آلیانس یهود، نخستین مدرسه‌اش را در تهران، به مدیریت «ژوزف کازه» (Joseph Cazès) برپا نمود (Ibid, 88-89). آلیانس یهود، تا سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۳-۲۴ ق.)، دارای هفت مدرسه در شهرهای تهران، همدان، اصفهان، شیراز، کرمانشاه، صحنه (سنه) کردستان و یزد گردید. این مدارس در این سال‌ها، دارای ۲۸۷۵ دانش‌آموز پسر و ۱۲۷۵ دانش‌آموز دختر بوده که در مجموع، به ۴۱۵۰ دانش‌آموز، زبان و ادبیات فرانسه آموزش می‌دادند (غفاری، ۱۳۶۸: ۶-۱۷۵).

۲- نقش ایرانیان در گسترش زبان و فرهنگ فرانسه

در دوره قاجار، بسیاری از دولتمردان و دانش‌آموختگان نوگرا، راه برون‌رفت از بن‌بست‌های سیاسی - اجتماعی را روی‌آوری به فرنگ می‌دانستند. رویکرد به فرنگ را، نخست باید از پیامدهای شکست‌های ایران از روسیه، در ۱۸۱۲ (۱۲۲۷ ق.) و ۱۸۲۶ (۱۲۴۲ ق.) بر شمرد که افزون بر بحران‌های سیاسی - اقتصادی، بحران هویت نیز آفرید. به عنوان مثال، عباس میرزا، نایب‌السلطنه، ساده‌دلانه راه برون‌رفت از این بن‌بست را در این می‌دید که در آذربایجان، «یک آبادی، به اهالی انگلیس و جرمن» واگذار. وی، اعلانی هم به روزنامه‌های فرنگ فرستاد تا «هر کس از اهل فرنگ اراده نماید، بیاید در تبریز» ساکن شود (نفیسی، ۱۳۱۹: ۱۲)؛ اما برخی از نوگرایان چون طالبوف، راه برون‌رفت از بن‌بست‌های سیاسی و فرهنگی را در برپایی مدارس نوین و آموزش زبان‌های فرنگی

می‌دانستند. وی نوشت: «ایجاد مدرسه، از نان شب واجب‌تر است»؛ زیرا هرکس پای به مدرسه گذارد، «در سال هفتم، پرده از چشم او بر افتد». سپس می‌افزاید: از کجاست که امروزه، «کشور دیگری که به اندازه ما نفوس دارد، سی هزار مکتب و مدرسه دارد؛ اما ما ده مکتب مقدمات و ده کتاب اطفال نداریم» (آدمیت، ۱۳۶۳: ۸۰). یحیی دولت‌آبادی نیز، در دیباچه «مکتوب به آکادمی» فنلون، در راه پیشرفت وطن، به اهمیت زبان‌های فرنگی و فارسی تکیه داشت. وی نیز بر این باور بود که ایرانیان برای این که بتوانند به دانش و علوم جدید راه یابند، ناگزیرند زبان‌های فرنگی را بیاموزند (فنلون، ۱۳۱۱: دیباچه).

بدین‌سان برای ایرانیان، دست‌یافتن به زبان فرنگی، به‌ویژه فرانسه که زبان «روسو» و «ولتر» هم بود، ابزاری برای دست‌یافتن به دانش و مدنیت جدید انگاشته می‌شد. سنجش فرنگ در اشکال گوناگونش، همراه با دلبستگی به آموختن زبان‌های فرنگی، بیانگر این نکته بود که ایرانیان، امید داشتند تا از این راه، به علل پیشرفت غربیان و واماندگی خویش پی برند. در همین راستا، گرایش ایرانیان به مدارس فرانسوی از چند بابت بود: یکی، این که به خطا یا به درست، فرانسویان را در سیاست‌های استعماری روس و انگلیس سهیم نمی‌دانستند. دیگر این که فرانسویان را وارثان بی‌چون و چرای اندیشه‌های عصر روشنگری و انقلاب کبیر می‌دانستند و چون، آنچنان که می‌بایست، از تاریخ سیاسی - اجتماعی آن کشور آگاهی کافی نداشته‌اند، سیاست فرانسه را در مصر و آفریقای شمالی نادیده می‌گرفتند (ناطق، ۱۳۷۵: ۹). از این رو، نه‌تنها پیدایش این مدارس را خوش‌آمد گفتند؛ بلکه در آستانه مشروطیت، خود نیز به برپایی آموزشکده‌هایی با همان الگوی مدارس فرانسوی برآمدند.

از سوی دیگر، روی‌آوری بسیاری از شاهزادگان و حاکمان وقت - به دلایل سیاسی و یا علاقه شخصی - به زبان و ادبیات فرانسه، در گسترش آن مؤثر افتاد. برای نمونه، ملک قاسم میرزا، حاکم اورمیه، از دوستداران زبان و ادبیات فرانسه بود. وی این زبان را نزد آموزگار خصوصی‌اش، «مادام دولا ماری‌نیه» (Madame de la Marinier) آموخت که در زمان عباس میرزا، برای آموزش زبان فرانسه به فرزندان، به تبریز دعوت شده بود. در نتیجه، محمد شاه (۱۲۶۴ - ۱۲۵۰ ق.) نیز، که پرورده این بانوی فرانسوی بود، فرانسه دوست بار آمده بود. وی حتی به‌جای پزشکان انگلیسی، پزشکان فرانسوی را به خدمت گرفت و گروهی را نیز به فرانسه اعزام کرد که در میان آنان کسانی چون میرزا ملکم

خان، میرزا حسین‌خان سپهسالار و یحیی‌خان مشیرالدوله دیده می‌شدند (ناطق، ۱۹۸۹: ۱۰۷-۱۰۵).

اما مدارس نوینی را که ایرانیان تأسیس کرده بودند، نقش مهمی در گسترش زبان فرانسه داشت. در میان مدارس نوین دولتی، دارالفنون، نخستین مدرسه‌ای بود که زبان فرانسه را نیز آموزش می‌داد. اما این مدرسه، که در سال ۱۲۶۶ ق. تأسیس شده بود، به تدریج رو به ضعف گرایید؛ در نتیجه نمی‌توانست زبان فرانسه را به‌طور شایسته‌ای آموزش دهد (آدمیت، ۱۳۵۶: ۴۵۷؛ احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۹-۲۷). چنین وضعی که انتقادهایی را نیز علیه آن مدرسه برانگیخته بود، سبب شد که در سال‌های آغازین مشروطه، آن را بهبود بخشند و زبان‌های خارجی را نیز در آن تقویت نمایند. همچنین، مدارس نوینی که به کوشش میرزا حسین‌خان سپهسالار در ایران پا گرفته بودند، زبان‌های خارجی، به‌ویژه فرانسه را نیز آموزش می‌دادند. وی حتی، در اندیشه برپایی «لیسه» (Lycée)، یا دبیرستان به سبک فرانسه افتاده بود. سپهسالار، مدرسه نظامی «تامناژوری» را نیز بنا نهاد که علاوه بر دروس نظامی، زبان فرانسه هم در آن تدریس می‌گردید (آدمیت، ۱۳۵۶: ۳۸۸ و ۴۲۹). یکی دیگر از اقدامات او، تأسیس دارالترجمه دولتی، در سال ۱۲۸۹ ق. بود که به صورت بنگاه جداگانه‌ای درآمد و در آن، چهار زبان فرانسه، انگلیسی، روسی و ترکی استانبولی را آموزش می‌دادند. در مدرسه سیاسی نیز که در سال ۱۳۱۳ ق.، توسط مشیرالملک بنا شده بود، درس فرانسه اجباری بود (همان: ۴۵۶).

در تبریز نیز، چند مدرسه خصوصی به تدریس فرانسه اشتغال داشتند. از جمله، مدرسه دوزبانه میرزا حسن رشیدی، که در سال ۱۳۰۰ ق. بنا شد و مدرسه معروف لقمانیه که توسط لقمان‌الممالک، پزشک مخصوص محمدعلی میرزا و با حمایت «دوفرانس»، سفیر فرانسه، در سال ۱۸۹۹ (۱۳۱۷ ق.) برپا گردید؛ نیز مدرسه نه‌چندان معروف سعادت (غفاری، ۱۳۶۸: ۱۷۵). افزون بر مدارس خصوصی و دولتی، دو عامل دیگر هم نقش تعیین‌کننده‌ای در رواج زبان و فرهنگ فرانسه داشتند. یکی این که از سال ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ ق.)، آشنایی با زبان فرانسه برای کلیه داوطلبان مشاغل دیوانی اجباری شده بود؛ چنان که اداره گمرکات کشور که در اختیار بلژیکی‌ها بود، دانستن زبان فرانسه را برای کارمندان تمام شعبه‌های خود الزامی کرده بود. دیگر این که در راستای همان نیازهای دیوانی، از سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ ق.)، زبان فرانسه در تمام مدارس عالی اجباری شده بود (همان: ۱۷۳ و ۱۷۱). بدین‌سان، این زبان در میان ایرانیان به اندازه‌ای جا افتاده

بود که حتی مدرسی که توسط دولت‌های روس، انگلیس، آلمان و آمریکا در ایران برپا شده بودند، فرانسه را نیز به عنوان زبان خارجی در آن‌ها آموزش می‌دادند. دیگر این که پاره‌ای از مطبوعات داخلی هم، به گونه‌ای زبان و ادبیات فرانسه را ترویج می‌کردند. به عنوان مثال، روزنامه شرق، به مدیریت سید ضیاءالدین طباطبایی که از سال ۱۳۲۷ ق. منتشر می‌شد، به دو زبان فارسی و فرانسه بود. پس از توقیف این روزنامه، روزنامه برق که جایگزین آن شده بود، همان رویه را پی گرفت و صفحه چهارم خود را از سال ۱۳۲۸ ق.، به زبان فرانسه منتشر می‌کرد (صدرهاشمی، ۱۳۶۴: ۴-۶۳). بدین سان از سال‌های آغازین حکومت قاجارها، مجموعه‌ای از عوامل فرهنگی، سیاسی، شخصیت‌ها و نهادهای آموزشی خارجی و داخلی، در یک فرآیند نوگرایی، دست به دست هم دادند تا زبان فرانسه در جامعه ایران ریشه دوانید و در جایگاه نخستین زبان خارجی ایرانیان قرار گرفت.

ب- نقش مدارس آلیانس فرانسه، در فرآیند گسترش زبان و ادبیات آن کشور در ایران

۱- نگاهی به اهداف آلیانس و چگونگی تأسیس آن در ایران

تأسیس مدارس آلیانس را در ایران - که در پی اهداف بلند و جهان‌شمول آن نهاد صورت گرفت - باید فصل نوینی در گسترش زبان و فرهنگ فرانسه در ایران دانست. نخستین بار در سال ۱۸۸۳ (۱۳۰۱ ق.) بود که در پاریس، نهادی به نام «آلیانس فرانسه، کانون ملی برای ترویج زبان فرانسه»^(۲)، با بودجه سالانه ۳۰۰۰۰۰ فرانک تأسیس شد. هدف این نهاد، چنان که از نامش پیداست، گسترش زبان و فرهنگ فرانسه در سراسر جهان بود. این کانون، در ادامه اهداف خود نوشت: «هدف ما هم پیوندی است با فرانسویان برون‌مرزی، زنده‌نگهداشتن زبان ملی در میان آنان و در میان همه دوستداران زبان و فرهنگ فرانسه، از هر نژاد و از هر ملیت» (ناطق، ۱۳۷۵، ۸۳). سپس، هدف نهایی را آشکارتر ساخته و نوشت: «هر آن که به زبان فرانسه روی آورد، به راه و رسم فرانسوی نیز روی خواهد کرد و رویکرد به خلق و خوی فرانسوی، روی‌آوری به فرآورده‌های فرانسه خواهد بود. گسترش زبان فرانسه در خارج از کشور، ابزاری است کاربردی در گسترش روابط، در تسهیل داد و ستد و در تولیدات ملی» (همان). با عنایت به این عبارات و چنان که از منابع دیگر نیز برمی‌آید، فرانسه برای نفوذ در بسیاری از کشورها، به‌ویژه ایران که در آن رقابت با دو قدرت استعماری دیگر؛ یعنی روس و انگلیس، بسیار

دشوار بود، راهبرد فرهنگی را انتخاب کرده بود. چنین راهبردی، البته موفق هم بود؛ زیرا نه تنها بسیاری از دولتمردان، شاهزادگان و اعیان؛ بلکه بسیاری از دانش‌آموختگان آن روز ایران نیز، فرانکو فون و فرانکو فیل شده بودند.

اما تشکیلات آلیانس فرانسه در هر شهر، عبارت بود از یک کمیته یا انجمن، یک کتابخانه و یک مدرسه. به این ترتیب در آغاز سده بیستم، این نهاد دارای ۱۲۶ کمیته برون مرزی در جهان، از جمله در آمریکا، استرالیا، آلمان، روسیه، بلژیک، ایتالیا، مصر، ترکیه و ایران بود. در ایران، نخستین بار در سال ۱۸۸۹ (۱۳۰۷ ق.) بود که بولتن آلیانس، از برپایی کمیته تهران سخن راند و از دو مرکز خود در تهران و شیراز نام برد (Bulletin, 1889: 158). مدیریت مرکز تهران، با ژوزف ریشار (مؤدب الممالک)، پسر ژول ریشار معروف بود که در دارالفنون، درس فرانسه را آموزش می‌داد. مدیریت مرکز شیراز نیز، به عهده «دکروآ» (Decroix) بود (Bulletin, 1890: 112). در آغاز کار، دولت ایران با برپایی کمیته مخالفتی نکرد و میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان، میرزا علی‌خان امین‌الدوله و کامران میرزا نایب‌السلطنه، به عضویت آن در آمدند و حتی قول کمک مالی نیز دادند. «بالوآ» (Balloy)، سفیر فرانسه در ایران، ریاست افتخاری آن را به عهده گرفت و دکتر فوریه، پزشک فرانسوی ناصرالدین شاه و نویسنده «سه سال در دربار ایران»، به ریاست آن برگزیده شد. چند نفر دیگر نیز، به همکاری دعوت شدند (Ibid: 112). در واقع دعوت از مقامات سیاسی بلندپایه کشور، بخشی از راهبرد این نهاد را در رفع موانع موجود در یک جامعه سنتی و پیش‌برد اهداف آن تشکیل می‌داد^(۳).

البته برخی منابع، به اشتباه تأسیس آلیانس را به زمان مظفرالدین شاه و به پزشک فرانسوی وی، دکتر «شنیدر» (Schneider) نسبت می‌دهند که در سال ۱۸۹۹ (۱۳۱۷ ق.)، به ریاست آن برگزیده شده بود؛ در حالی که تأسیس این نهاد، همچنان که پیش‌تر گفته شد، به سال ۱۸۸۹ (۱۳۰۷ ق.) باز می‌گردد و دکتر شنیدر در زمان ریاست خود، تنها به سازمان‌دهی نوین کمیته آن پرداخته بود^(۴).

پس از تشکیل کمیته - که در آن بودجه مدرسه، برنامه دروس و استخدام استادان را بررسی می‌کردند - دشواری بعدی، یافتن مکانی برای برپایی مدرسه بود. سرانجام، یکی از فرانسویان به نام «ماته» (Mattés) که در تهران کسب و کاری داشت، بخشی از خانه خود را به آلیانس اجاره داد و بدین سان، دو کلاس در آنجا تشکیل شد. سپس در سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۹ ق.) بود که در مذاکراتی، دارالفنون پذیرفت تا تالاری را برای تشکیل

کلاس‌های آلیانس اختصاص دهد. این توافق، تا حدی گره از کار آن گشود (ناطق، ۱۳۷۵: ۹۲ و ۸۸). گسترش آلیانس همچنان ادامه یافت، تا این‌که در سال ۱۹۰۴ (۱۳۲۲ ق.)، گردانندگان آن، ساختمان بزرگی را تدارک دیدند و در کنار آن خانه‌ای را نیز برای استادان در نظر گرفتند. در همین سال، ۸۵۰۰ فران خرج کردند، کلاس‌های جدیدی افزودند و بودجه سالانه را نیز ۱۲۰۰۰ فرانک قرار دادند (Bulletin, 1904: 244).

یکی از ابتکارات آلیانس این بود که با برپایی سخنرانی‌ها و اجرای نمایشنامه‌ها، هم تبلیغ فرهنگی می‌نمود و هم از این راه، بودجه خود را بهبود می‌بخشید. در سال انقلاب مشروطه؛ یعنی ۱۹۰۶ (۱۳۲۴ ق.)، آلیانس برای بهبود بودجه خود، از فضای آزاد به وجود آمده بهره برد و نمایشنامه‌ای را در پنج‌پرده، با نام گویای «لاکانیوت» (La Cagnotte)، یا «قلک پول»، با حضور صدراعظم عین‌الدوله و درباریان روی صحنه برد. داستان نمایش که در یکی از کوچه‌های پاریس می‌گذشت، سخت موردپسند همگان قرار گرفت. بزرگان از جمله صدر اعظم، نایب‌السلطنه، شجاع‌السلطنه و مشیرالدوله، دست به جیب کردند و بدین سان، در یک شب ۴۵۰۰۰ فرانک گرد آمد و گرهی از کار آلیانس گشوده شد (Bulletin, 1906: 364). گذشته از این، در راستای گسترش فرهنگ فرانسه بود که در سال ۱۹۱۱ (۱۳۲۹ ق.)، مذاکراتی بین دو کشور برای تأسیس یک دانشگاه فرانسوی در تهران صورت گرفت. حتی ناصرالملک نایب‌السلطنه، زمین وسیعی را در مجاورت مجلس شورای ملی، به منظور بنای دانشگاه، در اختیار فرانسه گذاشته بود و قول کمک‌های بعدی را نیز داده بود (غفاری، ۱۳۶۸: ۱۷۶)؛ اما معلوم نیست که چرا این کار سر نگرفت.

افزون بر تهران، آلیانس به برپایی شعبه‌های دیگری در دیگر شهرها برآمد. گذشته از شعبه شیراز که پیش‌تر اشاره شد، شعبه بروجرد هم، در سال ۱۹۰۱ (۱۳۱۹ ق.) تأسیس شد و بزرگان شهر، در کمیته آن شرکت کردند (Bulletin, 1901: 134). در رشت نیز شعبه آلیانس، در همین سال و به یاری محمد ولی‌خان تنکابنی (نصرالسلطنه و سپهدار بعدی) که به زبان فرانسه علاقه خاصی داشت، به راه افتاد. وی، خود در مراسم امتحانات سال ۱۹۰۱ و اهدای جایزه به شاگردان شرکت کرد (Ibid: 134)؛ اما شعبه آلیانس در تبریز، که در سال ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ ق.) پا گرفت و یک سال بعد گشایش یافت، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود. آذربایجان، از دیر باز محل زیست عیسویان ارمنی، نصرانی و مسلمانان بود. در این دوره به دلیل حضور همین اقوام، مدارس فرنگی و مذهبی بسیاری

در سراسر آن منطقه به وجود آمده بود و در واقع تبریز، فرنگی‌مآب‌ترین شهر ایران در آن روزگار به شمار می‌رفت. آلیانس فرانسه نیز، یک کمیته منطقه‌ای در تبریز تشکیل داد که نخستین شورای عمومی آن، در ۲۰ فوریه ۱۹۰۳، در مدرسه لقمانیه تشکیل شد. این مدرسه را دکتر لقمان‌الممالک، پزشک محمدعلی میرزای ولیعهد، در اختیار آن کمیته قرار داده بود (Bulletin, 1903: 228). این کمیته، تا سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ ق.)، چندین مدرسه را هم پشتیبانی می‌نمود و به آنان کمک‌هزینه می‌پرداخت. افزون بر این‌ها، آلیانس شعبه‌های دیگری نیز در بوشهر و صحنه (سنه) کردستان داشت که در آن روزگار، مرکز اداری-سیاسی این استان به‌شمار می‌رفت.

۲- چگونگی گسترش کیفی آلیانس فرانسه

گردانندگان آلیانس در ایران، افزون بر توسعه کمی، به گسترش کیفی زبان و ادبیات فرانسه نیز توجه داشتند. در این راستا، در سال ۱۸۹۹ (۱۳۱۷ ق.) که دکتر شنیدر، پزشک مخصوص مظفرالدین شاه، به ریاست آلیانس رسید، به سازمان‌دهی نوین کمیته پرداخت و در نتیجه، مدرسه رونقی به سزا یافت (غفاری، ۱۳۶۸: ۱۷۲). یکی دیگر از کوشش‌های وی برای افزایش کیفی آلیانس این بود که به دولت فرانسه بقبولاند که دیپلم آلیانس و دیگر مدارس فرانسه، زبان ایرانی را معادل «بکا لوره آ» (Baccalauréat) (دیپلم مدارس فرانسه) بازشناسد، تا دانشجویان اعزامی بتوانند در دانشگاه‌های آن کشور ثبت‌نام کنند؛ اما دولت فرانسه پیشنهاد وی را به این صورت پذیرفت که این دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه، چند امتحان درسی را بگذرانند و شهریه نیز بپردازند. این پیشنهاد، بار دیگر در سال ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ ق.) تکرار شد؛ اما مقرر شد که گواهینامه آلیانس را به جای تصدیق ابتدایی بشناسند و دانشجویان برای ورود به دانشگاه‌های فرانسه، یکی دو امتحان را در رشته فرانسه بگذرانند (Bulletin, 1903: 116).

تحول دیگری که در سال ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ ق.) رخ داد این بود که فردی در تهران، کتابخانه شخصی خود را با ۸۰۰ جلد کتاب فرانسوی، به سفارت فرانسه اهدا کرد. سفارت نیز آن مجموعه را در اختیار آلیانس قرار داد و این مدرسه نیز، با افزودن کتاب‌های انبار خود به آن مجموعه، کتابخانه مهمی را برای شاگردانش سامان داد. همزمان با این دگرگونی‌ها، دکتر شنیدر، «ویزوز» (Vizoz) و دیگران، سخنرانی‌هایی نیز

پیرامون فرهنگ و ادب فرانسه برگزار کردند که سخت مورد توجه قرار گرفته بود (Ibid: 116).

با توسعه کیفی آلیانس، تعداد شاگردانش نیز رو به افزایش نهاد. در سال ۱۹۰۴ (۱۳۲۲ ق)، شمار شاگردان آن به ۱۳۰ تن رسید و چند شاگرد شبانه‌روزی هم گرفتند. شمار استادان را نیز به ۶ تن رسانده و کیفیت علمی آنان را افزایش دادند؛ به‌گونه‌ای که دو تن از آنان، از استادان دانشگاه‌های فرانسه به شمار می‌رفتند. دو آموزگار جدید هم برای آموزش درس‌های فارسی و عربی استخدام کردند (Bulletin, 1904: 244). در این زمان، مواد درسی آلیانس عبارت بود از ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، فلسفه و ادبیات. دروس مذهبی را نیز، بیرون از مدرسه آموزش می‌دادند؛ اما مهم‌ترین دروس را همان زبان و ادبیات فرانسه تشکیل می‌دادند. در این زمینه، آثاری از مولیر (نمایشنامه‌ها)، الکساندر دوما (کنت دو مونت کریستو و سه تفنگ‌دار)، ویکتور هوگو (بینوایان)، فنلون (ماجراهای تلماک)، لافونتین (اشعار) و... تدریس می‌شدند. این متون به زبان اصلی یا ترجمه شده، در کتاب‌فروشی‌هایی چون تربیت، خورشید و شرافت فروخته می‌شدند (ناطق، ۱۳۷۵: ۱۰۲).

مجموعه این شرایط سبب شد که در سال ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ ق)، تعداد دانش‌آموزان این مدرسه، به ۱۸۵ تن و یک‌سال بعد نیز، به ۲۱۵ تن برسد که در آن زمان، رقم بزرگی به‌شمار می‌رفت. بیشتر شاگردان مسلمان بودند و سن آنان، بین ۸ تا ۳۵ سال متغیر بود (همان). در سال ۱۹۱۰ (۱۳۲۸ ق)، مدرسه آلیانس در تهران، شش کلاس درس داشت و آموزش، بر مبنای برنامه مدارس فرانسه تنظیم شده بود. در این زمان، افزون بر زبان و ادبیات فرانسه، مواد دیگری مانند ریاضیات، جغرافیا، انگلیسی، فیزیک، شیمی و ... نیز، تدریس می‌شدند. مدرسه نیز پیش‌تر، ابزار و دستگاه‌های لازم را برای آموزش فیزیک و شیمی خریداری کرده بود (Bulletin, 1911: 199).

یکی دیگر از سیاست‌های کمیته آلیانس و دولت فرانسه برای گسترش کمی و کیفی زبان آن کشور در ایران این بود که به مدارس نوینی که در آن‌ها این زبان نیز تدریس می‌شد، کمک‌های اقتصادی می‌کرد. از این رو در سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ ق)، کمیته منطقه‌ای آلیانس در تبریز، چند مدرسه را در آذربایجان تحت حمایت مالی خود قرار داده بود. از آن جمله‌اند: مدرسه رشديه، با ۱۵ شاگرد؛ لقمانیه، با ۱۰۰ شاگرد؛ مدرسه لازاریست‌ها، با ۱۱۶ شاگرد؛ لازاریست‌های دخترانه خسروآباد، با ۶۰ شاگرد و مدرسه

«سوزانیان» ارمنیان، با ۳۵ شاگرد. کمیته به هر یک از این مدارس، حدود ۵۰۰ قران کمک‌هزینه می‌پرداخت و کتاب‌های درسی را نیز برای آن‌ها خریداری می‌کرد (Bulletin, 1905a: 228). لقمانیه و سعادت نیز، که از مدارس فرنگی‌مآب و فرنگی‌زبان به‌شمار می‌رفتند، نه‌تنها از کمک‌هزینه‌های دولت فرانسه بهره‌مند بودند؛ بلکه شیوه سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی آموزشی آنان نیز کم‌وبیش، از روی مدارس آلیانس الگوبرداری شده بود. این مدارس، با شاخه آلیانس تبریز نیز همکاری داشتند.

۳- چالش‌های پیش‌رو و چگونگی رویارویی آلیانس با آن‌ها

آلیانس فرانسه، از همان آغاز تأسیس در ایران، با موانع و چالش‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی و اجتماعی روبرو شد. هر چند این موانع بر میزان گسترش و بازدهی آن تأثیر منفی داشته‌اند؛ اما چنان‌که خواهد آمد، گردانندگان آلیانس، با توسل به تاکتیک‌ها و روش‌های خاصی و به کمک دولت فرانسه و سفیر آن کشور در ایران، توانستند راهبرد این مدرسه را با کامیابی به پیش برند.

از جمله این موانع، رقیبان زورمندی چون دارالفنون و مدرسه سیاسی بودند که هر دو، زبان فرانسه را نیز آموزش می‌دادند. آنان با برانگیختن شاه و دیگر مقامات، ضد آلیانس، به کارشکنی برآمدند، تا از پاگرفتن آن جلوگیری کنند. دارالفنون در این سال‌ها، دوره ضعف خود را می‌گذراند و فارغ‌التحصیلان آن، نه زبان فرانسه را به‌خوبی می‌آموختند و نه‌چندان در ادارات پذیرفته می‌شدند؛ چنان‌که احتشام‌السلطنه، به تلخی یاد می‌کرد که در مدت تحصیلش در دارالفنون، چیزی نیاموخت. وی می‌نویسد که: «اگر کسی دو کلمه فرانسه می‌گفت یا سؤالی می‌کرد، پس از هشت سال تحصیل نمی‌فهمیدم و قادر به جواب‌گفتن نبودم» (احتشام‌السلطنه، ۱۳۶۷: ۹-۲۷)؛ اما از سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ ق.) که دارالفنون توسط دولت بازسازی شد، رقابتش با آلیانس سخت‌تر شد. مدرسه نظامی نیز، که در سال ۱۸۸۵ (۱۳۰۳ ق.) بر پا گردید، گفته شد که فارغ‌التحصیلانش، حتی به ارتش نیز راه نمی‌یافتند. از این رو، دل‌نگرانی و هراس این آموزگاه‌ها از آن بود که آلیانس، شاگردان برجسته‌تری بپروراند و مدارس دولتی را به کساد بکشانند.

چالش دیگر آلیانس، با انگلیس و روس بود که در این زمان، مدرسه‌ای نداشتند و از مدارس فرانسوی، به هیچ‌روی خشنود نبودند. سفیر فرانسه تصریح داشت که رقیبان، و

از آن میان انگلیسی‌ها، از کارشکنی دریغ نمی‌ورزند. آلمانی‌ها نیز در سرآغاز مشروطه، پا به میدان گذاشته و به عنوان یک رقیب جدید، مدرسه‌ای به نام «پطروس» را با حضور سفیر آن کشور و نیز، مخبرالسلطنه و احتشام‌السلطنه که دل به سوی آلمان داشتند، گشودند. این مدرسه، با ۱۲۰۰۰ تومان مرسوم از دولت ایران، به کار پرداخت (دولت آبادی، ۱۰-۲۰۹). افزون بر آلمانی‌ها، از سال ۱۹۰۹ (۱۳۲۷ ق.)، انجمن تربیتی ایران و آمریکا نیز پس از واشنگتن، در تهران پاگرفت و رقیبی برای آلیانس شد.

با این همه، چالش‌های عمده‌ای که آلیانس با آن‌ها مواجه بود، سیاسی بودند؛ زیرا در اندیشه سیاستمداران و درباریان، نام فرانسه تداعی‌کننده انقلاب کبیر آن کشور بود. رقیبان و دشمنان نیز، همواره نزد دولتمردان چنین وانمود می‌کردند که آلیانس، کانون پرورش افکار انقلابی است و این که زبان و فرهنگ فرانسه را، جز شورش علیه نظم موجود تعبیر دیگری نیست و سرانجام، شاگردان را به جمهوری‌خواهی خواهد گرواند. یکی از این دشمنان «کنت دو مونت فورت»، رییس پلیس بود. وی در گزارشی به ناصرالدین شاه، به دروغ آلیانس را کانون تبلیغات انقلابی و مذهبی خواند که به همان میزان، با بیان خطرناک است (دکتر فوریه، ۱۳۸۵: ۱۸۸). شاه نیز، در دم کامران میرزا، نایب‌السلطنه را احضار و دستور بسته‌شدن مدرسه و کمیته آلیانس را داد و در پی آن، برپایی مدارس فرنگی را نیز ممنوع اعلام کرد.

اما برای بازگشایی آلیانس، وزیرمختار فرانسه و دکتر فوریه، پزشک مخصوص ناصرالدین شاه - که از سال ۱۸۹۱ (۱۳۰۹ ق.)، ریاست آلیانس را بر عهده داشت - پا به میدان گذاشتند. وزیرمختار، کامران میرزا را که عضو کمیته آلیانس نیز بود، واسطه قرار داد تا به شاه بقبولاند که آلیانس، هرگز دشمن دین و دولت نبوده و نیست. کاری هم به مذهب و سیاست ندارد و تنها آرمانش، ترویج زبان فرانسه است و بس (ناطق، ۱۳۷۵: ۹۱). وی همچنین، پیشنهاد کرد که برای آسودگی خیال شاه، خود وی ریاست افتخاری آلیانس را بپذیرد. این کوشش‌ها مؤثر افتاد و به قول دکتر فوریه، آلیانس از خطر بزرگی رهایی یافت. سرانجام، شاه نه‌تنها ریاست عالی آن را پذیرفت؛ بلکه «عشق حقیقی اعلیحضرت به مملکت فرانسه، بر سوءنیت بدخواهان غلبه کرد» (دکتر فوریه، ۱۸۸: ۱۸۸). به این ترتیب، در ۱۸ آوریل ۱۸۹۱ (۱۳۰۹ ق.) بود که شاه، فرمان بازگشایی مدرسه را صادر کرد و خود نیز، ۲۰۰ تومان کمک مالی کرد.

در سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ ق.)، با آغاز جنبش مشروطه‌خواهی و درگیری‌های مستبدان و آزادی‌خواهان، مدیران آلیانس برای در امان ماندن از هجوم دشمنان و مخالفان، به آرام کردن اذهان آنان پرداخته و بار دیگر، آلیانس را چنین توجیه کردند که این، یک نهاد فرهنگی است و نه سیاسی. در هنگام توزیع جوایز شاگردان، «دوفرانس»، سفیر فرانسه در ایران، به صراحت گفت که امروز، «هدف آلیانس، جز این نیست که زبان فرانسه را به ایرانیان بیاموزد؛ زیرا که این زبان می‌تواند آنان را در تحصیلات آتی و داد و ستدهای بازرگانی یاری رساند» (Bulletin, 1905b: 286). در سال ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ ق.)، با استوار شدن تدریجی پادشاهی محمدعلی شاه، آلیانس در خطر افتاد. منابع نشان می‌دهند که در این زمان، کمک‌هزینه دربار قطع شد، شاه نیز از کارشکنی دریغ نمی‌ورزید. وی حتی، واپسگرایان را علیه مدارس فرنگی برانگیخت. بی‌گمان در این دشمنی‌ها، روس‌ها نیز دست داشتند. به هر حال، بار دیگر ناامیدی و ترس بر کارکنان آلیانس چیره شد و تنی چند، خود را از کمیته آن کنار کشیدند.

با همه این درگیری‌ها، منابع نشان می‌دهند که آلیانس فرانسه، نه تنها توانست بر بحران‌های گوناگون چیره شود؛ بلکه موفق شد محبوبیت خاصی برای زبان فرانسه و فرانسویان کسب نماید. در آستانه جنگ جهانی اول، که رقابت دولت‌های استعماری در ایران به اوج خود رسیده بود، «هانری ویوله»، باستان‌شناس فرانسوی که در ایران به سر می‌برد، به دولت متبوع خود هشدار داد که محبوبیت فرانسویان در ایران، چنان است که رشک دولت‌های رقیب را برانگیخته است؛ بنابراین نباید این وجهه را خدشه‌دار کرد.

۴- ارزیابی کارکرد آلیانس و میزان گسترش زبان و فرهنگ فرانسه در ایران

با واری و ارزیابی کارکرد مدارس آلیانس فرانسه، می‌توان به میزان نفوذ و تأثیرگذاری فرهنگی آن کشور در ایران پی برد. البته در این بررسی، نباید تأثیرات منفی چالش‌های گوناگون سیاسی - اجتماعی یاد شده را بر میزان کارکردهای آموزشی آن، از نظر دور داشت. همچنین، نقش آلیانس در آموزش و پیشرفت زبان فرانسه در ایران، هنگامی برجسته‌تر می‌شود که کمک‌های مالی این نهاد به همه مدارس نوینی که در آن‌ها زبان فرانسه تدریس می‌شد نیز، در نظر گرفته شود. با این همه، کارکرد آن به لحاظ کمی و کیفی و خروجی تعداد دانش‌آموختگانش که منشأ خدمات ارزشمندی شده بودند، چشمگیر بود. در این راستا، به یقین می‌توان گفت که کارنامه مدارس فرانسوی زبان

ایرانی، به‌ویژه آلیانس، بسی پربارتر از رهاورد دیپلمه‌های ایرانی از دانشگاه‌های فرنگ بود.

میزان کارکرد و تأثیرگذاری آلیانس را در گزارش منابع این دوره، بهتر می‌توان دریافت. در نخستین نشست منطقه‌ای کمیته آلیانس در تبریز، که در سال ۱۹۰۳ (۱۳۲۱ ق.)، به ریاست کنسول فرانسه برگزار شد، دکتر «کوپن» (Coppin)، پزشک نظامی ولیعهد، از گسترش زبان فرانسه در ایران یاد کرد و رویکرد مردم ایران به فرهنگ فرانسه را ستود. وی گفت: «امروز در ایران، زبان فرانسه جای زبان سیاسی را گرفت، بسیاری از دولتمردان این کشور، زبان ما را بی‌غلط حرف می‌زنند؛ تا جایی که به درستی می‌توان گفت که ایرانیان، فرانسویان خاورزمینند» (ناطق، ۱۳۷۵: ۱۰۵). همچنین، در سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۳ ق.) و در آستانه انقلاب مشروطه، کمیته آلیانس در تهران، گزارش داد که اکنون در ایران، حدود ۱۰۰۰۰ تن فرانسه را به روانی حرف می‌زنند و در تهران، ۲۴ آموزشکده زبان ما را آموزش می‌دهند. سپس افزود: در همه شهرهای بزرگ، مدارس فرانسوی‌زبان به‌راه افتاده و شمارشان از پنج‌سال پیش، پنج برابر شده است (Bulletin, 1905b: 286). افزون بر این‌ها، هانری ویوله، باستان‌شناس فرانسوی نیز، که در سال ۱۹۱۳ (۱۳۳۲ ق.)، در ایران به سر می‌برد، گزارش داد که فرانسویان در ایران، ۷۶ مدرسه دارند که بیش از ۳۰۰۰ نفر را به زبان فرانسه آموزش می‌دهند. وی همچنین، در آغاز جنگ جهانی یکم گزارش داد که هم‌میهنان ما، همه‌جا دست به گسترش مدارس نوین زده‌اند و آموزش در این مدارس، همراه با یک روحیه آزادمنشانه در برابر همگان و با هر آیین است (ناطق، ۱۹۸۹: ۱۱۱).

بدین‌سان، مدارس فرانسوی‌زبان چون آلیانس، شاگردان زیادی را در دامن خود پروراند و آنان را با دانش روز و پیشرفت جهان غرب، به‌ویژه فرانسه، آشنا ساختند. همین مدارس بودند که شاگردان و نام‌آوران چون میرزا آقاخان کرمانی، صادق هدایت، محمدعلی جمال‌زاده، پروین اعتصامی، نیما یوشیج و بسیاری دیگر را در دامن خویش پرورش داده‌اند (آرین‌پور، ۱۳۸۲). افزون بر این، بسیاری از دانش‌آموختگان آلیانس، با فراگیری تخصص و کسب توانایی‌های لازم توانستند در دیوان‌های مختلف به خدمت مشغول شوند. برای نمونه، در زمان مدیریت «مرنار» (Mernar) بلژیکی بر گمرکات، گمرک آستارا همانند دیگر گمرکات، تعدادی از دانش‌آموختگان آلیانس را به کار گرفت. اینان، همزمان در مدرسه صادقیه این شهر تدریس نیز می‌کردند (خمایی‌زاده، ۱۳۸۴، ۹-).

(۲۶۸). گفته شد که در سال‌های آغازین قرن بیستم، آلیانس توانست حدود صد تن از دانش‌آموختگانش را در سازمان‌ها و ادارات مختلف ایران به کار گمارد (غفاری، ۱۳۶۸: ۱۷۴). یکی دیگر از کارکردهای آلیانس در ایران، تأثیر آن بر جنبش مشروطه‌خواهی بوده است. در این زمینه می‌توان گفت که بیشتر نوشته‌هایی که در جنبش مشروطه از زبان فرانسه به فارسی برگردانده شد - چه در زمینه سیاسی و چه ادبی و اجتماعی - بیشتر به کوشش شاگردان آلیانس و دیگر مدارس فرانسوی‌زبان بوده است. در روزنامه‌های تبریز، از ترجمه متون و اخبار خارجی، یا از نوشته‌های سیاسی در رابطه با انقلاب فرانسه، مسئله زنان و ... نیک پیدا بود که نویسندگان آن متون، به زبان فرانسه آشنا بودند (ناطق، ۱۳۷۵: ۹۹)^(۵). البته مشروطه‌خواهان نیز، که یکی از شعارهای بنیادی‌شان گسترش دانش جدید در ایران بود و برخی از آنان نیز که از شاگردان پیشین همین آلیانس بوده‌اند، پای این مدارس ایستادند. آنان آلیانس را هنگامی که با مشکل مالی مواجه می‌شد یاری می‌دادند و یا از طریق مطبوعات، مردم را تشویق به کمک و ثبت نام فرزندان‌شان در این مدارس می‌کردند (روزنامه الحدید، ۱۳۲۴: ۴)^(۶).

نتیجه

از زمان فتحعلی‌شاه (۱۲۵۰-۱۲۱۲ ق.)، جنگ‌های طولانی روس‌ها ضد ایران و همچنین، مداخلات بی‌پایان انگلیسی‌ها سبب شدند تا ایران به فرانسه روی آورد. از آن پس، ضرورت روابط سیاسی از یک سو و از سوی دیگر، اهمیت جهانی زبان فرانسه سبب شد که بسیاری از شاهزادگان و حکام و اعیان به این زبان روی آورند، آموزگاران خصوصی و پزشکان فرانسوی را برگزینند، تا به هیأت‌های لازاریست فرانسوی روی خوش نشان دهند و به آن‌ها اجازه دهند تا نخستین مدارس فرانسوی‌زبان را در میان اقلیت‌های مختلف مسیحی بر پا نمایند. بدین سان در این دوره، بسترهای مناسبی برای نفوذ زبان و فرهنگ فرانسه در ایران فراهم گردید؛ اما روند گسترش زبان فرانسه در دوره ناصرالدین شاه (۱۳۱۳-۱۲۶۴ ق.)، شتاب بیشتری یافت. در این دوره، مجموعه‌ای از مدارس نوین دولتی و خصوصی، مانند دارالفنون، مدارس سیاسی و نظامی، لقمانیه، رشدیه و ...، با ساختار و الگوهای آموزشی غربی در ایران تأسیس شدند که همه فرانسه را دست کم، به عنوان زبان خارجی تدریس می‌کردند.

با این همه مدارس آلیانس فرانسه، نقش مهم‌تری را در گسترش این زبان ایفا نمود که از سال ۱۸۸۹ (۱۳۰۷ ق.)، در تهران و چند شهر دیگر پا گرفته بود. این نهاد که توانست با پشتیبانی سیاسی - اقتصادی دولت فرانسه و مقامات بلندپایه ایرانی، بر چالش‌های سیاسی بسیاری چیره شود، نقش دوگانه‌ای را در این فرآیند ایفا می‌نمود: هم خود، زبان فرانسه را آموزش می‌داد و هم، به مدارسی که این زبان را آموزش می‌دادند، کمک‌هزینه می‌پرداخت. آلیانس یهود نیز، که مرکز آن در پاریس بود، از سال ۱۸۹۸ (۱۳۱۶ ق.)، وارد میدان شد و در تهران و چند شهر دیگر، شعبه‌هایی را برپا کرد. افزون بر این‌ها پاره‌ای از مطبوعات، گمرکات کشور که در دست بلژیکی‌های فرانسه‌زبان بود نیز، الزامی شدن زبان فرانسه برای داوطلبان مشاغل دیوانی، از سال ۱۹۰۲ (۱۳۲۰ ق.) و اجباری شدن این زبان از سال ۱۹۰۸ (۱۳۲۶ ق.)، در مدارس عالی کشور، از جمله عوامل مؤثر در گسترش بیشتر زبان و ادبیات فرانسه در ایران، به‌شمار می‌رفتند.

پی‌نوشت‌ها

۱- لازاریست‌ها را نباید با فرقه ژوئیت‌ها (فرقه‌ای از مسیحیان که معتقد به اصل تقوا، فقر و اطاعت از پاپ بودند) و از دوره صفویه، در اصفهان مستقر شده بودند، یکی دانست. لازاریست‌ها، هوادار «سن لازار» بودند که طبق افسانه‌ای گفته شد که وی، از یاران عیسی پیامبر بود. عیسی (ع)، او را پس از درگذشتش، بار دیگر زنده کرد و در سده‌های بعد، لازار ناگهان به شهر ماری در آمد و اسقف کلیسای آن جا شد و در همان جا نیز به شهادت رسید. کاتولیک‌های فرانسوی نیز، وابسته به فرقه و کلیسای لازاریست این کشور بودند.

2- Alliance française, Association nationale pour la propagation de la langue française.

۳- همچنان که پیش‌تر نیز اشاره شد، آلیانس فرانسه از بدو تاسیس همواره می‌کوشید تا افراد با نفوذی، همچون نایب السلطنه، صدراعظم و نظیر آن‌ها را وارد کمیته‌های خود نماید. مشارکت دادن مقامات بلند پایه در کمیته‌ها و در میان گرداندگان آلیانس که بخشی از راهبرد این نهاد را تشکیل می‌داد، با اهداف خاصی صورت می‌گرفت؛ از جمله این که آنان آلیانس را در برابر کارشکنی‌ها و مخالفت‌های دو رقیب زورمند روس و انگلیس پشتیبانی نمایند. همچنین، کمیته مدرسه را در روزهای سخت، به ویژه از نظر مالی یاری رسانند.

۴- به عنوان مثال، ابوالحسن غفاری در کتاب خود به نام «تاریخ روابط ایران و فرانسه»، تأسیس آلیانس را به دوره مظفر الدین شاه و به دکتر شنیدر، پزشک وی نسبت می‌دهد.

۵- برای نمونه می‌توان از «تاریخ انقلاب کبیر فرانسه» نام برد که به کوشش میرزا یوسف خان مرتضوی، از دانش‌آموختگان مدارس فرانسوی و میرزا جواد خان ناطق که او نیز فرانسه می‌دانست، به فارسی برگردانده شد و در سال ۱۳۳۰ ق.، در تبریز به چاپ رسید.

۶- البته برخی از آزادی‌خواهان نیز، بر این مدارس انتقاداتی داشته‌اند. برای نمونه، هنگامی که دکتر شنیدر فرانسوی عضو انجمن معارف شده بود، در نظام‌نامه آن انجمن، زبان فرانسه را در مدارس عالی اجباری کرده بود. در این رابطه بود که یحیی دولت‌آبادی، دکتر شنیدر را در موضوع آلیانس نکوهید که چرا این مدرسه مصالح تعلیمی ابتدایی مملکت را رعایت نمی‌کند (دولت‌آبادی، ۱۳۷۷: ۳۰۴).

منابع

الف) فارسی:

- آدمیت، ف. (۱۳۶۳). *اندیشه‌های طالبوف تبریزی*. تهران: چاپ پدیده.
- آدمیت، ف. (۱۳۵۶). *اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار*. تهران: خوارزمی.
- آرین‌پور، ی. (۱۳۸۲). *از صبا تا نیما*. تهران: انتشارات زوار.
- اقبال، ع. (۱۳۲۵). *داستانی از مبلغان مسیحی در ایران*. *مجله یادگار*، ۳، ۶ و ۷.
- احتشام‌السلطنه، م. ع. (۱۳۶۷). *خاطرات احتشام‌السلطنه*، به کوشش مهدی موسوی. تهران: انتشارات زوار.
- خمامی‌زاده، ج. (۱۳۸۴). *تاریخچه آموزش و پرورش گیلان*. تهران: انتشارات سنا.
- دکتر فوریه (۱۳۸۵). *سه سال در دربار ایران (۱۳۰۶ تا ۱۳۰۹ ق.)*، ترجمه عباس اقبال. تهران: نشر علم.
- دولت‌آبادی، ی. (۱۳۷۷). *حیات یحیی*، ج. ۱. تهران: انتشارات عطار.
- روزنامه‌نگاران روزنامه‌الحدید (۱۳۲۴). *روزنامه‌الحدید تبریز*، (۱۰) ۱.
- صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۴). *تاریخ جراید و مجلات ایران*، ج. ۳. اصفهان: انتشارات کمال.
- غفاری، ا. (۱۳۶۸). *تاریخ روابط ایران و فرانسه (از ترور ناصرالدین‌شاه، تا جنگ جهانی اول)*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- فنلون، ف. (۱۳۱۱). *مکتوب به آکادمی*، ترجمه و نگارش یحیی دولت‌آبادی. تهران: چاپخانه مجلس.
- کنت دوسرسی (۱۳۶۲). *ایران در ۱۸۴۰-۱۸۳۹ (سفارت فوق‌العاده کنت دوسرسی)*، ترجمه احسان اشراقی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ناطق، ه. (۱۹۸۹). *ایران در راه‌یابی فرهنگی*. پاریس: انتشارات خاوران.
- ناطق، ه. (۱۳۷۵). *کارنامه فرهنگی فرنگی در ایران*. پاریس: انتشارات خاوران.
- نفیسی، س. (۱۳۱۹). *جلب مهاجران اروپایی در ۱۲۴۲ ق.* *مجله شرق*، ۱، دی‌ماه.

ب) غیر فارسی:

- Beikbaghban, H. (1971). *L'Iran et la France à l'époque contemporaine*, Thèse, Université de Strasbourg.
- Boré, E. (1848). *Correspondance et Mémoires d'un voyageur en Orient*, V. 2. Paris.

- (1889). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 32.
(1890). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 34.
(1899). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 77 (15av).
(1901). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 84 (15av).
(1903). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 92 (15nov).
(1904). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 97 (15jul).
(1905a). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 100 (15av).
(1905b). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 102 (15Oct).
(1906). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 106 (15Oct).
(1911). Bulletin de l'Alliance française (Paris), 124 (15av).
Naraghi, E. (1992). *Enseignement et changement sociaux en Iran (du XVII^e au XX^e siecle)*. Paris : La Maison des Sciences de l'Homme.